



عکس: امیر جمشیدی

**نگاهی به کارنامه کیانوش عیاری به بهانه هفتادودومین زادروزش**

# از نفس نیفتاده

کارگردان‌های تأثیرگذار ایرانی درباره نگاهش به سینما است. شاید همین نگاه او را به چنین مرتب‌های رسانده که با وجود اینکه از هم‌نسلانش در سینمای ایران کمتر قدر دیده و فیلم ساخته اما همواره کمترین تغییر را در جهت جایگاه فکری داشته است. بی‌تردید او را به واقع‌گرایی محض در آثارش می‌شناسیم. گاه این ژانلیسم در آثارش چنان تلخ نمود پیدا کرده است که عمده آثارش با مشکلاتی

در اکران مواجه شده‌اند. یا به تعبیر عیاری، در تمام سال‌های حضورش در سینما روزگار آن قدر به او سخت گرفته که از همان اولین فیلمی که برای سینما ساخته، توأم با شکنجه و آزار بوده است.

بسیاری او را فیلم‌سازی اجتماعی که بی هیچ ادا و حرف زیادی واقعیت‌های عریان اطراف را پیش‌روی مخاطبش می‌گذارد تعبیر می‌کنند، هرچند او هیچ‌گاه چنین ادعایی نداشته که فیلم‌سازی اجتماعی است. کیانوش عیاری در گفت‌وگویی با زنده‌یاد زاون فوکاسیان در پاسخ به این پرسش که چقدر توانسته با فیلم‌هایش به ایده‌هایی که تصور می‌کرده بتواند جامعه را تغییر بدهد و شرایط انسانی‌تر ایجاد کند نزدیک‌تر و موفق شده؟ اشاره کرد که «در دوران فیلم‌سازی آماتوری، نیمه‌آماتوری و حرفه‌ای‌که امروز در آن درگیر هستم،

هرگز رسالتی را بر دوش خودم ندیدم، هرگز خودم را یک ناجی و رسول ندیدم و تصور نمی‌کردم روزی بتوانم تحولی آن چنانی ایجاد کنم و اصلا هنر نباید به خود اجازه بدهد که چنین ذهنیتی را به‌صورت واهی برای خود به وجود آورد.» کیانوش عیاری بی‌تردید لحن و بیان خاص خودش را در آثارش دارد و به تعبیری می‌توان گفت تمامی فیلم‌های او شناسنامه‌دار است. حس و نگاه تجربی او در فیلم‌سازی از جمله نکات حائز اهمیت کارنامه اوست. از دیگر نکاتی که می‌توان کارنامه عیاری را منحصر به فرد توصیف کرد این است که تمامی فیلم‌هایش از دغدغه‌مندی که نسبت به پیرامونش دارد سرچشمه می‌گیرد. او معتقد است «آبادانی‌ها» شبیه خودش است، «شیخ کزدم» شبیه به تجربه‌هایش، «آن سوی آتش» شبیه خاطرات و علایقش در شهری است که در آن به دنیا آمده. «بودن و نبودن» برای همان دوران و خاطراتی است که از کودکی داشته که چرا این‌همه فاصله بین مردم وجود دارد. فیلم «بیدار شو آرزو» برای تأثری است بابت اتفاق بزرگی مثل زلزله بم که چیزی در حدود ۷۰ هزار نفر در آن کشته می‌شوند و… کیانوش عیاری با وجود فیلم‌های اندکی که در کارنامه دارد، در تمام سال‌های حضورش درخشان ظاهر شده و همچنان یکی از معتبرترین فیلم‌سازان میان سینمادوستان و علاقه‌مندان این مدیوم است و مخاطبان کمتر پیگیر سینما هم سریال «روزگار قریب» او را از خاطر نمی‌برند. او مدتی قبل تازه‌ترین اثر سینمایی‌اش «ویلا ساحلی» را مقابل دوربین برد، او در این فیلم پس از سال‌ها بازگشتی به گونه طنز داشته و نخستین تجربه او در ساخت فیلم کم‌دی به سال ۱۳۶۷ با فیلم «روز باشکوه» برمی‌گردد که یکی از پرفروش‌ترین فیلم‌های آن سال سینمای ایران شد و باید امیدوار بود عیاری پس از سال‌ها این موفقیت را بار دیگر تکرار کند.

# تسلط کیانوش عیاری بر ساختار فیلم‌هایش شگفت‌انگیز است

تعامل با یکدیگر به یک فضا و جامعه بهتر برسند. فقط کافی است یک بار» سفره ایرانی» را در ذهن مرور کنیم. قصه اسکانسی جعلی که مدام دست به دست می‌شود، در عین اینکه نوع فیلم عیاری ایران را در این اثر می‌بینم و این اسکانس دل‌نوی ایران می‌چرخد ولی در واقع برخلاف اینکه اکثر اقوام سعی می‌کنند به نوعی اسکانس را در فرد دیگری قالب کنند و از شر این اسکانس جلعی خلاص شوند، در انتهای فیلم این نسل جوان است که دنبال صاحب اسکانس می‌گردد که به او بگوید این اسکانس جعلی است. نسلی که شریف و تأثیرگذار است.

درنهایت آخرین فیلم به نمایش درآمده کیانوش عیاری «خانه پدری» که به نظر یکی از درخشان‌ترین فیلم‌های اوست، عیاری نشان می‌دهد چیزی که به عنوان تاریخ این سرزمین می‌شناسیم با تمام ویژگی‌هایش می‌تواند گویای این موضوع باشد که تعدد جمعیت هم به‌شدت کنترل شده است. با اینکه در این فیلم تعداد زیادی بازیگر داریم، بازی بد از بازیگران و شلوغی نمی‌بینید. حتی فرعی‌ترین بازیگران هم از تسلط قاب در حضور شخصیت خارج نمی‌شوند و نافرمانی نمی‌کنند.

همه این موارد نشان می‌دهد که تا چه اندازه کیانوش عیاری به‌عنوان کارگردان در آثارش به جزئیات متسلط است. به این معنی که فیلم‌ساختن برای او صرفا این نیست که به خواسته‌ها و نیازهای خودش پاسخ دهد بلکه دقیقا همیشه به سمت یک نوع کمال‌گرایی و سینمای مطلوب حرکت می‌کند. به نظر من این سینمای مطلوب حد میانه سینمای نخبه‌پسند و عامه‌پسند ایران است که عناصری از هر دو را دارد و درعین حال تلاش می‌کند یک مفهوم کلی فرهنگی را به مخاطب ارائه دهد. اگر به کارنامه عیاری نگاه کنیم و فقط فیلم‌های سینمایی او را مرور کنیم، از همان فیلم اولش «توره دیو» که قصه‌اش از قبل از انقلاب روایت می‌شود، بحران‌های جاری در این فیلم را هم بین افراد و هم محیطی که در آن زندگی می‌کنند می‌بینیم. در این فیلم مسئله بی‌آبی، تسلط بر آب و چاه، تغییر و تحول سنت، رفتن به سمت یک نوع مدرنیته‌ای را که می‌توان گفت عملا همه‌چیز را قبضه می‌کند، می‌بینیم. حتی انسانیت و حضور انسانی را از محیط حذف می‌کند. یا در«شیخ کزدم» فردی که شیفته سینماتس به این دلیل که امکان فیلم‌سازی پیدا کند، سعی دارد با اجراکردن طرحی که در ذهن داشته بتوانند در واقعیت فیلم خودش را بسازد. ولی عملا می‌بینیم همه‌چیز به یک فاجعه ختم می‌شود. یا در «آن سوی آتش» تمام بحران‌های اجتماعی و سیاسی ریشه در اختلافات افرادی دارد که حتی ممکن است اعضای یک خانواده باشند، ولی به لحاظ طبع و ذات با هم بسیار متفاوت هستند و حتی درباره مسائل مالی همیشه با هم درگیر هستند و نمی‌توانند به توافق برسند یا نگاه اجتماعی کیانوش عیاری به جنگ و جنگردها در «آبادنی‌ها» مثال‌زدنی است. فیلمی، که اداای دینی است به «دزد و دوجرخه» وتوریو دسیکا که فیلم را به خوبی بومی کرده و به نظر من یکی از برگردان‌های درخشان سینمای ما در کنار فیلم «ناخدا خورشید» ناصر تقوایی است. این فیلم به یقین یک نوع از بومی‌سازی مثال‌زدنی است که چطوریک ایده یا طرحی را که متعلق به یک فرهنگ دیگر است، می‌توانیم در شرایط معاصر کشورمان پیاده کنیم و به‌خوبی با ایده مرکزی یعنی غریب و جداافتادگی آدم‌ها در محیط، یک فیلم تازه بسازیم که در عین اینکه کاملا ایرانی است، گویای آن ایده یا درون‌مایه اصلی فیلم مبدأ هم باشد. به نظر من این مسیر فرهنگی در آثار کیانوش عیاری عملا فیلم‌های او را به

آثاری بدل می‌کند که در سینما خیلی کم وجود داشته و دارد. این ویژگی برای من به این معنی است که فیلم‌ها در عین اینکه به عنوان یک اثر هنری شناخته می‌شوند، سرگرم‌کننده هم هستند و البته طبع مخاطب را تحت تأثیر قرار می‌دهد و به فکر وادار می‌کند. مقصودم این است که به مخاطب نوع بهترزیستن را آموزش می‌دهد. به همین دلیل در فیلم‌های شاخصی مثل «بودن یا نبودن» یا حتی «سفره ایرانی» این نگاه کیانوش عیاری کاملا عیان است که به دنبال بیان‌کردن مشکلات جامعه ایرانی است. اینکه دچار چه عقب‌ماندگی‌هایی هستیم و چگونه انسان‌ها می‌توانند با عبور از این مشکلات و عقب‌ماندگی‌ها و

**بهناز شیریانی:** «سینما برای من اسباب‌بازی دوران بچگی‌ام است. خوشبختانه جوری سرشته شده‌ام که حساسیت‌ها و دغدغه‌هایم ظاهرا به‌درد می‌خورند. من براساس این دغدغه‌ها فیلم می‌سازم که شخصی و متعلق به خودم است. خیلی خوشحالم‌که دغدغه‌های شخصی‌ام آن قدر به انزوی خودم مربوط نمی‌شود که برای دیگران بی‌مصرف باشد». این تعبیر کیانوش عیاری از



باشار نورایی

منتقد

برای مرور کارنامه کیانوش عیاری باید به سال‌هایی برگردیم که او از استعدادهای کشف‌شده در سینمای آزاد پیش از انقلاب بود. سینمای آزادی که به مدد سیاست‌های درست تلویزیون در آن زمان این امکان را پیدا کرد که تجهیزات فیلم‌سازی و بودجه در اختیار جوانان با استعدادی از نقاط مختلف ایران قرار دهد و این افراد بتوانند استعدادهای خودشان را در فیلم‌سازی با آموزه‌هایی که فرا گرفته بودند به عمل تبدیل کنند. بسیاری از سینماگرانی که بعد از انقلاب فعالیت کردند و فیلم‌های خوبی هم ساختند مثل محمدعلی سجادی یا مجید قاری‌زاده و… از سینمای آزاد آمدند. اما همان زمان هم افرادی که در سینمای آزاد فعال یا پیگیر آثار سینمای آزاد بودند، از کیانوش عیاری به عنوان یک استعداد نام می‌بردند. عیاری این فرصت را داشت که با توجه به اینکه در اقلیم جنوب ایران زاده و بزرگ شده، بتواند با آن تیزبینی خاص خودش یکسری از خصوصیات فرهنگی متعلق به آن اقلیم را به حافظه بسپارد و هروقت فرصتی پیدا شد، این خصوصیات فرهنگی و اقلیمی را با مسائل عمومی‌تر فرهنگی یعنی روابط بین انسان‌ها عجین کند و فیلم‌های خوبی بسازد. حتی در زمینه ساخت مستند هم به نظرم کیانوش عیاری با هوشمندی و توانایی‌ای که داشته و دارد، یکی از مهم‌ترین مستندهای تاریخ معاصر ایران را ساخت. «تازه‌نفس‌ها» بدون شک یکی از یگانه‌ترین مستندهای تاریخ سینمای ما است. او در اولین تابستان تهران سال ۱۳۵۸، درست پس از پیروزی انقلاب، دوربین‌برداری در برداشت و در تهران قدم زد و تصاویری ثبت کرد که اگر این تصاویر توسط او ثبت نشده بود، فکر می‌کنم از حافظه تاریخی ما حذف می‌شد و یادآوری آن اگر نگوییم ناممکن، بسیار دشوار بود.

عیاری پس از انقلاب هم با فیلم‌های خوش مثل «توره دیو» یا «شیخ کزدم» به سمتی رفت که بر آن سینمای متعالی که مورد نظر سیاست‌گذاران هم بود، مهر تأیید زد. هرچند باید به این نکته هم اشاره کرد که تغییر دایقه عامه مردم کار سختی بود. این تغییر به‌خصوص برای تماشاجی معمولی کار چندان ساده‌ای نبود. البته معتقدم به غیر از فیلم‌هایی که مشخصا در اقلیم‌هایی خارج از مرکز می‌گذرند مثل «توره دیو». یا «آن سوی آتش» کیانوش عیاری در فیلم‌هایی که در تهران ساخت، همیشه نیم‌نگاهی به روایت‌گری داشته است که فقط خاص‌پسند هم نباشد بلکه عامه مردم هم بتوانند با آن ارتباط برقرار کنند. علاوه بر اینکه فکر می‌کنم چیزهایی در دل این سینما بوده که همیشه عیاری را به خودش جلب کرده است. نکته‌هایی که به ظاهر بی‌اهمیت هستند، ولی عیاری همیشه از آنها به‌عنوان جلا یا شاخ و برگ‌دهنده روایت اصلی استفاده کرده است؛ مثل حضور آدم‌های حاشیه‌ای یا مشخصا وقتی به سینما می‌رسد، حضور سیاهی لشکرها در فیلم‌هایش کاملا مشهود است. همان‌طورکه از حسن رضایی در «شیخ کزدم» استفاده کرد و بازیگری را که سال‌ها نقش مکمل و سیاهی لشکر بود، در نقش مرکزی نشانند. عیاری یک نوع اِرادتی به سیاهی لشکرهای سینما داشت و آن سینمای عامه‌پسند را که همیشه توسط افراد نخبه مورد تکفیر قرار گرفته بود، نوع دیگری ارائه داد. او با حضور سیاهی لشکرها در فیلم‌هایش ثابت کرد آنها پتانسیل یا قابلیت‌هایی دارند که می‌توان از آنها استفاده کرد و لزوما نباید حضورشان به ابتدال بینجامد. به نظر این ابتکار و نوآوری خوبی از سوی عیاری بود و ماحفلش هم درخشان شد.

نکته دیگه که درمورد قدرت کارگردانی کیانوش عیاری می‌توان گفت این است که به نظرم تسلط او بر ساختار فیلم‌هایش شگفت‌انگیز است. در فیلم‌های کیانوش عیاری برخلاف موجی از فیلم‌ها که سعی می‌کنند با متورم‌کردن اثر از انواع برش‌ها، زاویه‌های عجیب و غریب، شلوغی و گیج‌ور غریب‌نمایی،

### یادداشت

## مهربان‌ترین همسفر



محمدعلی باشه آهنگر

کارگردان

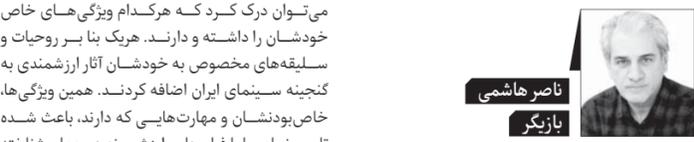
می‌گویند اگر کسی را می‌خواهی شناسی با او سفر کن اما من کیانوش را پیش‌تر از حرف‌های قاسم آهنین‌جان و حجت ایزدی شناخته بودم. قاسم از همان شعاربان بی‌ادعای ساکن اهواز، دروازه خزنلیه بود که چند سال پیش در تنهایی و غربت و بی‌کسی در همان محله از دنیا رفت. با شعرهایی که بسیارشان خوانده نشدند. می‌گفت کیانوش افتخار خوزستان است. کی سال ۱۳۶۵. از دوستان قدیمی‌اش می‌بود و از سینمای آزاد اهواز با فیلم‌های هشت‌میله‌متری‌اش با او حشرونشر داشت. از شاهکار تازه‌نفس‌ها و تصاویر ارزشمند آغاز انقلاب، خاصه تصاویر خیابان انقلاب و جلوی دانشگاه تهران تعریف می‌کرد. بعدها این تصاویر را در دانشکده سینما و تئاتر دیدم. یک جمله قاسم می‌گفت و یک جمله حجت ایزدی که قرار بود شاهکار کیانوش، یعنی «آن سوی آتش» را هرطور شده از کیانوش بگیرد و در سینمای دنیا، سینمای تعطیل‌شده اهواز در یک دوره‌می نمایش دهد. مدیریت سینمای درهم‌شکسته دنیا منصور واحدی بود. همان که آهنگ زیای بل‌رمون، بل‌رمون‌تو کارون را در قایق‌های باریک بومی در زیر پل اهواز قبل از انقلاب خوانده بود و خدا رحمتش کند که چه تلاشی کرد تا آپارات نیمه‌جان درانه‌ای دوست‌داشتنی را در شبی گرم در سینمای تازه‌نفس دیدم. شرافت، صداقت، مهربانی و عشق فیلم‌ساز با آن بازخوانی کرد. حجت ایزدی به تهران رفت و با حلقه‌های فیلم «آن سوی آتش» بازگشت. سینما را آب و جارو کردیم و میهمانی کوچکی ترتیب داده شد. خدا عمر باعزت به حجت ایزدی بدهد. او از نمایش‌نامه‌نویسان، نویسندگان، شاعران و مدیران صادق حوزه هنری اهواز بود که هیچ‌وقت به حقیش رسید و در بازی ناخوام‌درنده مدیران یقه‌چرکین در آن دهه عجیب، بعدها اهواز را ترک کرد. هرچند همچنان قلم جادویی‌اش تنها و تنها برای دلش می‌نویسد و گاهی صفحه گوش‌ام را میهمان شعرهای عاشقانه‌اش می‌کنم. «آن سوی آتش» همچون درانه‌ای دوست‌داشتنی را در شبی گرم در سینمای دنیا ندیدم. شرافت، صداقت، مهربانی و عشق فیلم‌ساز با میزانشن‌های طبیعی و واقعی‌اش گرم‌ای نفس‌گیر سالن‌را که خنک‌کننده نداشت، از یادم برد. شعله آتش آتشگاه اهواز جایی که قدیمی‌ها تا سینه‌بدم پای‌گویان دورش می‌چرخیدند. آتشی که سرمایه‌آیندگان پابرنه‌ان آن دیار بود و هست و هنوز هم فلرهای آتش در پالایشگاه‌های نفت و گاز و در تئش کوه، پارس جنوبی و مسیر پرتقش‌ونگار گاه آنجا آقاچاری به ما شهر، آبادان و هرکجا که زمین بوی نفت می‌دهد به هوا می‌رود. نقش آفرینی بازیگران کلام‌نم‌ونشان فیلم و نماهای چشم‌نواز و آن سکانس عاشقانه پرتاب طلاها در سایه شعله‌ها و یافتن آنها در میان عشق و نفرت و موسیقی رمانتیک یوهان اشتراوس مرا مجذوب برده کرده بود. دانوب آبی؛ همان که قاسم آهنین‌جان سخاوتمند نوارش را برایم آورد و من که ضبط صوتی برای شنیدن نداشتم، با خود حمل می‌کردم تا حوزه هنری در اتاق حجت ایزدی آن را گوش کنم. تا چند مدت در حال‌وهوای فیلم بودم و من که تردید داشتم برای ورود به دانشگاه سینما به تهران بروم یا نروم، متقاعد شدم که علی‌رغم مشکلات مالی، باید بروم. جادوی «آن سوی آتش» ترس را از من دور کرد. آیا من هم می‌توانم پدیده‌های استان درکشیده خوزستان، آن‌هم با جنگ هست‌ت‌ساله را با واقع‌گرایی و آموختن فوت‌وفن سینما به تصویر بکشم؟! آن روزها فیلم کوتاه هشت‌میله‌متری عبور را برای قرارگاه کرپلا فیلم‌برداری کرده بودم. اما بعد از تدوین اولیه حتی یک فریمش را هم ندیدم. فیلم در کار تنهای مستعمل و در اتاقی حبس شد. یاسین عرب‌زاده متن اولیه را نوشته بود و من با سختی و مرامت بسیار آن را در کوه‌های زیبای رود زرد را در نزدیکی ایذه و رامهرمز ساختم. رزمنده‌ای در خیالش به خانواده‌اش می‌اندیشید و در میانه صعود به قله در دست دشمن، دچار تردید می‌شد. نمی‌دانم شاید آن تردید در خیال، پسندیده آن روزگار نبود.

پیش ازظهر یک روز بهاری منتظر کیانوش در خیابان نوفل‌لوشاتو بودم. کیانوش قرار است برای دریافت ویزای سفر به پاریس و شرکت در هفته فیلم این شهر به سفارت بیاید و من منتظرم تا هر دو ویزایمان را دریافت کنیم. آن سوی آتش و ملکه قرار بود به همراه چند فیلم دیگر به نمایش درآیند. برای کیانوش هم بزرگداشتی در نظر داشتند. سفر چهارروزه بود. اما در آنجا سفر کیانوش ۹ روز و من ۱۲ روز به طول انجامید. مهربانی و بی‌ربوبدش در رفاقت‌مان را مستحکم کرد. او مترو پاریس را رلبد بود. در ایستگاه شاتله که عین توپخانه خودمان بود، پیاده می‌شدیم و کیانوش مسیر جدیدی طراحی می‌کرد. در خیابان‌ها و گشت‌وگذار گاه بی‌هدف از سینما، گذشته و آینده حرف می‌زدیم و من در دل او را تحسین می‌کردم و گاه به زبان می‌آوردم. داستان نمایش آن سوی آتش و حضورش در دانشکده سینما و تئاتر را یادآوری کردم. گفت‌وگوی گرم او با دانشجویان تأثیر مهمی بر طرفداران واقع‌گرایی در سینما آن روزها داشت و نمایش «آبادانی‌ها» و بعدها مجموعه ماندگار «روزگار قریب» و «خانه پدری» که حیف شد و چقدر او از این ماجرا دل‌آزرده بود. «بیدار شو آرزو» و «بعد «کاناپه» و مسیری که همچنان در خوف و رجا ادامه دارد. با خودم می‌گفتم چقدر باید بگذرد تا فیلم‌سازی همچون کیانوش عیاری در کشوری مثل ایران زاده شود؟ مهم‌ترین خصلتش مهربانی بی‌حوصرا اوست. آن قدر بی‌ریاست که حیرت‌زده‌ات می‌کند. در روستاهای اطراف پاریس به مدد آقای موسوی عزیز و همراهی سیدرضا میکرمیکی نازنین جرخ می‌زدیم. یک ساختمان دوطبقه قدیمی در میدانی بسیار زیبا بود. قیمت آن ساختمان که مغازه هم داشت، ۲۵۰ هزار یورو بود. البته با یوری آزاد چهار هزار تومانی اوایل دهه ۹۰. سوزهای با او در میان گذاشتم؛ او که استاد پرورش ایده مرکزی تا فیلم‌نامه بود. آن‌قدر علاقه نشان داد که به شرط بازی در آن فیلم‌نامه خام حاضر است ساختمان را اجاره کند و شاید هم بتواند با شرایطی به‌صورت قسطی آن را خریداری کند و لوکیشن فیلم شود. چهار روز گذشت و با باید به تهران برمی‌گشت اما آن قدر حرف‌هایمان گل انداخته بود که رضایت داد بلیتش را عوض کند و پنج روز دیگر ماند. او من را به وجد می‌آورد. بزرگی می‌کرد و در آن چند روز گویی برداران کوچک‌ترش را به سفر آورده بود. هر هفته می‌کرد. او که جهان‌دیده بود و در سفرهای متعدد برای نمایش آثارش به اقصی نقاط شرق و غرب بود، سینما را همچون اسباب‌بازی می‌دانست؛ مثل موم در دستش بود. هر سوزه ساده‌ای را همچون پیکرتراشی ماهر روز می‌داد و آماده می‌کرد. در این قدم‌زدن‌های روزانه هر گروه موسیقی خیابانی که می‌رسید، می‌ایستاد و با لذت به هنرنمایی جوانان که نیازمند هم بودند، گوش می‌داد و با پرداخت مبلغی به هنرشان ارج می‌نهاد. گاه دور می‌شد و می‌دیدم میوه فصل را برایمان خریده و با مهربانی میهمان‌مان می‌کرد. رنگ‌های خنثی و تیره مخصوص سرمه‌ای و آبی و آن‌هم چهارخانه و جلوپار یا بیشتر تن می‌کرد و البته هم که برازنده‌اش بود. وقتی خواست برگردد در اتاقش کمک می‌کردم تا وسایلش را جمع کند. از او فیلم می‌گرفتم و راستش از اینکه به ایران برمی‌گردد و من برای سه روز تنها می‌ماندم، غمگین بودم. از من قول گرفت که در مجموعه‌ای که قصد ساخت داشت، برایش بازی کنم. در پاریس مراسم خوبی برایش تدارک دیده بودند و جمعیت زیادی هم که بیشتر ایرانی بودند، برای بزرگداشتش به سینما اودتون در نزدیکی سوربن آمده بودند. سه فیلم تنوره دیو، شیخ کزدم و آن سوی آتش هم به نمایش درآمدند و او در گفت‌وگوی زنده حرف‌های جالبی که نشان از عمیق‌بودن و در عین سادگی ظاهرش اثر داشت، بر زبان آورد. کاش کیانوش مهربان هر سال فیلم بسازد. کاش نتوانید فیلم بسازد. کاش این جنبه هنر، جنبه ادب و فرهنگی، این فرهنگ خودساخته و مستقل بی‌دغدغه و آرام فیلم بسازد. کدام فیلم‌ساز به دور از اداهای فیلم‌سازی توانسته است به واقع‌گرایی منحصربه‌فرد او نزدیک شود؟ تصاویر ساده و تأثیرگذار دکتر قریب با آن فضاسازی ناب و استفاده از بازیگران کمتر دیده‌شده در کدام مجموعه دیگر دیده شده است؟ بازی‌های جادویی در خانه پدری و تزییم بی‌رحمی در عین سادگی و میزانشن‌های بی‌نظیر در یک خانه را در کدام فیلم تأثیرگذار می‌توان یافت؟ برای بدرقه‌اش همراهش شدم. در لحظه آخر ۷۰ یورو ته عییش را داد و گفت برو از خودت پذیرایی کن، تا اینجا آمدی گرسنه‌ات شده است و ادامه داد یادت نرود در مجموعه‌ای که می‌سازم برایت نقش بازی می‌کنم. گفتم کیانوش عزیز به برگشتن می‌گویی؟ گفت نه نه خوبی خوبی هستی و در ۸۶ متر به کار می‌آیی. گفتم بازیگر نیستم. گفتم من بازیگر نمی‌خواهم. گفتم بادم آمد تو دیوار هم زندگی درمی‌آوری. استاد خندید و رفت. هنگامی که من درگیر مجموعه ازبای افتاده و نابودشده «بعد از آزادی» بودم، تماس گرفت و برای بازی دعوتم کرد و من شرمسار از اینکه نتوانستم به او کمک کنم، از مهربان‌ترین دوستم عذرخواهی کردم. ۲۳ اردیبهشت روز تولد این نامدارترین را به او و دوستدارنش تبریک می‌گویم. خدا سلامتش بدارد. آملین

## خبربرگزیده

## مستند «پنج دقیقه تا مرز» به ایتالیا رفت

مستند کوتاه «پنج دقیقه تا مرز» به کارگردانی سارا طالبیان به جشنواره سفالووی ایتالیا راه پیدا کرد. فیلم، داستان معلمی جوان است که در دوره شیوع کرونا به منطقه‌ای در سیستان وبلوچستان رفته که طبق آمار یونسکو باهوش‌ترین دانش‌آموزان جهان را دارد، اما در آنجا با حقایقی تلخ مواجه می‌شود که … این جشنواره به‌عنوان مکان و لحظه رویارویی بین نسل‌ها، گفت‌وگوی فرهنگ‌ها، میل به حقیقت بین هنرها، میل به برقراری ارتباط بین مردمان، لذت زندگی در دنیای تصویر و لذت شکل‌گیری با زبان‌های جدید فناوری است. این جشنواره از سال ۲۰۱۵ فعالیت خود را در ایتالیا آغاز کرده و این سومین دوره بین‌المللی آن است. زمان اکران این فیلم به همراه فیلم‌های دیگر، یکم سپتامبر در شهر پالرمو ایتالیا خواهد بود. عوامل این فیلم عبارت‌اند از: نویسنده فیلم‌نامه و کارگردان: سارا طالبیان، سیدحسین سیدی پیرشان و گیتان کیانوش که دروین: همیار یاور، صدایرمان: مجید امینی، مشاور کارگردان: مهدی زمانپورکیاسری، تهیه‌کننده: سارا طالبیان و انجمن سینمای جوان.



ناصر هاشمی

بازیگر

وقتی به کارنامه سال‌ها حضور کارگردان‌های بزرگ و مطرح سینمای کشورمان نگاه می‌کنیم، به‌راحتی

## عیاری یکی از شاخص‌ترین کارگردان‌های سینمای ماست

می‌توان درک کرد که هرکدام ویژگی‌های خاص خودشان را داشته و دارند. هریک بنا بر روحيات و سلیقه‌های مخصوص به خودشان آثار ارزشمندی به کنجینه سینمای ایران اضافه کردند. همین ویژگی‌ها، خاص‌بودنشان و مهارت‌هایی که دارند، باعث شده تا سینمای ما با فیلم‌هایی ارزشمند در جهان شناخته شود. هرچند متأسفم که بسیاری از کارگردان‌های مطرح کشورمان سال‌هاست کار نمی‌کنند اما باید به این نکته

هم توجه داشت اگر حتی فیلمی از این بزرگان مطابق سلیقه ما هم نباشد، هریک در جایگاه خودشان ویژه و یگانه هستند. در روزگاری که سینما در تسلط برخی از فیلم‌هایی است که به اجبار سعی در خوشحال‌کردن مردم دارند، جای حرف‌زدن درباره جریان زندگی در فیلم‌های سینمای ما خالی است. باور دارم که همه ما تا سنی مشخصی می‌توانیم در کارگردان درامیم و طبیعی است که این ویژگی همیشگی نیست. با توجه به

این گزاره باید سعی کرد از کارگردان‌های خوب کشورمان در زمانی که قدرت خلاقیت و ساخت آثار درخشانی را دارند، آثار بیشتری ببینیم. نباید گنجینه‌های فرهنگ و هنرمان را به‌راحتی از دست بدهیم. وقتی صحبت از کارنامه کیانوش عیاری به میان می‌آید، برای من تمام سال‌های خوب کارکردن در کنارش زنده می‌شود. او یکی از شاخص‌ترین کارگردان‌های سینمای ماست و امیدوارم باز هم فیلم‌های درخشانی از او ببینیم. زادروزش مبارک.